

نشریه علمی - پژوهشی  
پژوهشنامه ادبیات تعلیمی  
سال هفتم، شماره بیست و هفتم، پاییز ۱۳۹۴، ص ۱۸۲-۱۵۲

## تحلیل محتوای نفثه المصدور نسوی

دکتر محمد حکیم آذر\*

### چکیده

اخلاق و مسائل اخلاقی در نفثه المصدور نسوی موضوع اصلی این تحقیق است. در این پژوهش کوشش شده که به درون‌مایه‌های اخلاقی و سرچشمه‌های نظری اخلاقی - تربیتی زیدری نسوی نقبی زده شود و نوع نگرش نویسنده به موضوعاتی چون وفاداری، آزادی، دوستی و مهر، بی‌وفایی، رذایل برخی دولت‌مردان، بی‌اعتنایی مردم به احوال یکدیگر، خیانت در امانت و خطاهای راهبردی سلطان بازشناسی گردد. نسبت نظریه اخلاقی نسوی که مانند غالب نویسندگان، منشیان و ادیبان عصر او از آبشخور قرآن و سنت سیراب می‌شود با وضعیتی که نویسنده در آن گرفتار شده (ایلغار مغول) در این تحقیق کاویده شده. هدف این مقاله دستیابی به سرچشمه نگرش‌ها و

---

\* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرکرد. [hakimazar@gmail.com](mailto:hakimazar@gmail.com)

تاریخ وصول ۹۳/۲/۱۳

تاریخ پذیرش ۹۴/۶/۱۹

آموخته‌های اخلاقی نویسنده نفثه‌المصدرور و تعیین آبشخورهای ذهنی او در نوع برخورد انفعالی با مصیبت مغول است. همچنین قصد بررسی نوع بلاغت نویسنده و نسبت آن با مقولهٔ جنگ در این مقاله از اهداف دیگر است. روش بررسی تحلیل محتوا و نوع مطالعه، کتابخانه‌ای است.

**کلیدواژه‌ها:** نسوی، نفثه‌المصدرور، اخلاق، نقد اخلاقی، مغول، نثر مصنوع و متکلف.

#### ۱-مقدمه

در متون ادبی آبشخورهای فکری، فلسفی و ذهنی نویسنده با چاشنی تخیل و عاطفه در آمیخته و سطحی از هنر را فراروی خواننده گسترده‌اند که در زبان عادی و متون غیر ادبی قابل انتظار نیست. آموزه‌های حکمی، اخلاقی، دینی، تاریخی در متونی که چنین رویکردهایی دارند با فنون هنری و شگردهای بلاغی درآمیخته، نوعی از ادبیات را پدید آورده که به آن ادبیات تعلیمی گفته‌اند. هرچند طبقه بندی ادبیات به تعلیمی و غیر تعلیمی امروز امری متداول و پذیرفته شده است اما از منظری دقیق نمی‌توان هیچ متن ادبی را عاری از تربیت و تعلیم دید و بر همین اساس است که برخی منتقدان و نظریه پردازان ادبی معتقدند: «تمامی آثار خوب ادبی نکته‌ای آموزشی در بر دارند» (گورین و دیگران، ۱۳۷۷: ۴۸). در ادب فارسی با توجه به سابقه پیوند مسائل تعلیمی با شعر و نثر انتظار رویکردهای اخلاقی و تعلیماتی در متون، امری بدیهی است. در بخش زیادی از آثار نظم و نثر فارسی به خاطر اهتمام نویسنده در انتقال پیام‌های اخلاقی و تربیتی به سختی می‌توان مرز بین حکمت و ادب را مشخص کرد. برای مثال نصیحه الملوک امام محمد غزالی طوسی یا اخلاق ناصری خواجه نصیر الدین طوسی کتاب‌هایی هستند که از مایه متعلق به دانش اخلاقند اما قلم توانای

نویسندگان آن‌ها و نیز حکایات تمثیلی و ادبی به کار رفته در آن‌ها این دو کتاب را در عداد متون ادبی در آورده است. همچنین است تاریخ بیهقی، مثنوی مولانا، تاریخ جهانگشای جوینی، عتبه الکتبه منتجب‌الدین جوینی و نغته المصدور زیدری نسوی. در متن اخیر، اهتمام و اصرار نویسنده کتاب، شهاب‌الدین محمد خرندزی زیدری نسوی در به کار بردن صنایع ادبی متداول در قرون ششم و هفتم به گونه‌ای است که در برخورد اول، خواننده بیش از آن که به مسائل تاریخی توجه کند به وفور شگردهای ادبی و بلاغی متن متوجه می‌شود. خلاقیت ادبی نویسنده و کاربرد زبان بلاغی از متن این کتاب که آن را حسب حال نویسنده می‌دانند یک متن فعال ادبی ساخته است.

در نغته‌المصدور علی‌رغم نگرش تاریخی نویسنده و سیر روایی-تاریخی کتاب، ادبیت متن بر سراسر کتاب سایه افکنده است. نویسنده بخاطر اشتغال در دیوان رسالت و منشی‌گری در دربار سلطان جلال‌الدین خوارزم‌شاه به دقایق و ظرایف سخن واقف بوده است. تسلط او بر زبان عربی، شعردانی او در هر دو زبان فارسی و عربی، احاطه او به امثال و حکم و نهایتاً چیرگی خیره‌کننده او در علوم قرآنی باعث شده که متن نغته‌المصدور گزارشی بلاغی، فنی و هنری از روزگار محنت و رنج نویسنده در فراق سلطان جلال‌الدین خوارزم‌شاه باشد. ارزش‌های هنری نثر نسوی را نباید و نمی‌توان محدود به کاربرد صنایع و شگردهای شعری در نثر دانست. نسوی با گسترش زمینه عاطفی نثر-آن هم نثری متکلف- پرده‌ای بر شعبده‌های زبانی خود کشیده و قبل از آن که ظرافت‌های زبانی به چشم منتقد بیایند روح سیال اثر و عاطفه جوشان خود را نشان داده است. نثر او کشش‌های روانشناسانه‌ای دارد (رک.ولک، ۱۳۸۲: ۲۸۸) و عاطفه و تخیل در گزارش او در خدمت تبیین حالات انسانی شکست خورده و مأیوس است که راهی به دهی ندارد. آنچه مهم است این است که این گزارش مختصر توانسته بخشی از زوایای تاریک تاریخ ایران در عصر ایلغار مغولان را روشن کند و خواننده را در سیر

داستانی خود تا لحظه آخر به دنبال خود بکشاند. ظرفیت‌های داستانی و حتی سینمایی این گزارش مختصر بسیار بالاست به گونه‌ای که خواننده در هنگام قرائت متن از یاد می‌برد که یک متن مصنوع و متکلف تاریخی را می‌خواند، متنی که مربوط به یکی از تأسّف‌بارترین ادوار تاریخی ایران و جهان اسلام است. این شکل بیان تاریخی که بیشتر جنبه ادبی دارد با مخاطب در هر زمان و هر مکان رابطه مستقیم برقرار می‌کند و از آنجا که ادبیت متن در این گزارش بسیار جدی است احوال نویسنده را از طریق گفت و گویی روائی شرح می‌دهد. «هر شکل بیان ادبی نیز گونه‌ای سخن ادبی به منظور گفتگوست» (احمدی، ۱۳۸۲: ۱۰۳) و از این منظر نفثه‌المصدرور را می‌توان از متون روائی موفق به شمار آورد.

## ۲- پیشینه تحقیق

در باب نفثه‌المصدرور و رویکردهای گوناگون به آن، مقالات و تحقیقاتی چند وجود دارد. در اغلب مقالاتی که حول موضوعات این کتاب نوشته شده توجه به فرم، بسیار زیادتر از محتوا بوده است و توجه به زمینه‌های اخلاقی، آموزشی و تربیتی در این تحقیقات نادر بوده است. برای نمونه؛ مقالات و نویسندگان زیر در این زمینه قابل توجه هستند:

"بررسی کنایه و انواع آن در نفثه‌المصدرور" از محمد صادقی در پژوهشنامه فرهنگ و ادب پاییز و زمستان ۱۳۸۷ شماره ۷، مقاله "درآمدی بر سخن آرایبی و ظرافتهای معنایی در نفثه‌المصدرور زیدری نسوی" از احمد فاضل در پژوهشنامه زبان و ادبیات فارسی سال اول پاییز ۱۳۸۸ شماره ۳، مقاله "نقد و بررسی زیبا شناختی نفثه‌المصدرور"، از احمد طحان در پژوهش‌های ادبی بهار ۱۳۸۷ شماره ۱۹، مقاله "نمودهای رمانتیسیم در نفثه‌المصدرور" از محسن بتلاب اکبر آبادی و محمدعلی خزانه دارلو در

پژوهش های زبان و ادب فارسی اصفهان دوره سوم پاییز ۱۳۹۰ شماره ۳، پیاپی ۱۱، مقاله "تحلیل ساختاری زبان غنایی، با تکیه بر نفثه المصدور" است از امید ذاکری کیش، اسحاق طغیانی و سید مهدی نوریان در جستارهای زبانی دوره پنجم تابستان ۱۳۹۳ شماره ۲، پیاپی ۱۸، مقاله "فرهنگ بزرگ سخن از منظر کتاب نفثه المصدور" از حسین علیقلی زاده در ویژه نامه نامه فرهنگستان (فرهنگ نویسی) بهمن ۱۳۹۰ شماره ۴، مقاله "جریان سیال ذهن و انعکاس آن در نفثه المصدور" از سید حامد موسوی جروکانی و مجید سرمدی در فصل نامه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد سنندج سال پنجم پاییز ۱۳۹۲ شماره ۱۶، مقاله "بررسی مفهومی و ساختاری آیات قرآن در نفثه المصدور" از مجید سرمدی و علی عابدی در پژوهش های ادبی - قرآنی سال اول زمستان ۱۳۹۲ شماره ۴، مقاله "نشر تازه نفثه المصدور" از مسعود تاکی در کتاب ماه ادبیات و فلسفه اسفند ۱۳۸۲ شماره ۷۷، مقاله "در باب نفثه المصدور" از محمود باقرپسند در نامه پارسی پاییز ۱۳۸۴ شماره ۳۸.

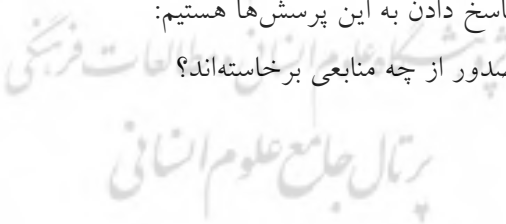
همان گونه که در اهم تحقیقات مربوط به نفثه المصدور مشاهده شد رویکردهای اخلاقی - تربیتی و بررسی آراء اخلاقی نویسنده کتاب نفثه المصدور تاکنون مورد توجه محققان نبوده و این تحقیق را شاید بتوان از نمونه های اولیه چنین رویکردی به شمار آورد.

### ۳- روش و سئوالات تحقیق

روش تحقیق در این مقاله توصیفی-تحلیلی است و منابع مورد استفاده نیز منابع

کتابخانه ای هستند. در این مقاله در پی پاسخ دادن به این پرسش ها هستیم:

۱. درون مایه های اخلاقی نفثه المصدور از چه منابعی برخاسته اند؟



۲. نگرش نویسنده نفثه‌المصدرور به مسائل و مصائب عصر از منظر اخلاقی چگونه بوده است؟
۳. نظریه اخلاقی نویسنده نفثه‌المصدرور چگونه در ادبیت متن اثر گذاشته است؟

#### ۴- مبانی نظری تحقیق

##### ۴-۱- حکمت و اخلاق در ادبیات

در فرهنگ ایرانی بسیاری از حکما و دانشمندان علوم عقلی در تبیین جایگاه اخلاق و تولید نظریه‌های اخلاقی مبتنی بر شریعت کوشیده‌اند. دو تن از نامدارترین این حکما امام محمد غزالی طوسی و خواجه نصیر الدین طوسی با آثار علمی خود در زمینه حکمت، اخلاق و شریعت گفتمان مسلطی در گستره فرهنگی ادب فارسی برجای گذاشته‌اند. امام محمد غزالی طوسی با نصیحه الملوک، کیمیای سعادت و احیاء العلوم الدین و خواجه نصیر الدین طوسی با کتاب اخلاق ناصری بیشترین سهم را در تعلیم و تربیت اسلامی در گذشته فرهنگی ایران داشته‌اند. این دو حکیم مبرز بخاطر وجهه‌ای که در دستگاه خلافت و حکومت عصر خود داشتند از نصیحت حکام و منتسبان به هیأت حاکمه نیز ابایی نداشتند و وظیفه اعتقادی- اجتماعی خود را در این زمینه انجام داده‌اند.

غزالی در خصوص سیاست مدن و روش ترتیب حکومت در کتاب کیمیای سعادت می‌گوید: «بدان که ولایت داشتن کاری بزرگ است و خلافت خدای تعالی است اندر زمین، چون بر سبیل عدل رود؛ و چون از شفقت و عدل خالی باشد خلافت ابلیس بود که هیچ سبب فساد را عظیم‌تر از ظلم والی نیست و اصل ولایت داشتن علم و عمل است» (غزالی، ۱۳۸۰: ۵۳۸؛ نیز رک. غزالی، ۱۳۷۴). توصیه به عدل که از اهم فضائل نزد حکماست و اصرار بر شفقت ورزی بر خلق خدای تعالی دو دستور شریعت

مبین است که غزالی ضمن در آمیختن آن با نظریات اخلاقی پیشینیان خصوصاً نظریات حکمای یونان آن را به عنوان دستور العمل کشورداری به هیأت حاکمه تجویز می‌کند. او در این زمینه پندنامه‌ای دارد که به صراحت هرچه تمام‌تر پادشاه را با بکن و مکن‌های متوالی به اصول نظریه اخلاقی مبتنی بر شریعت خویش راهنمایی می‌کند (رک. پندنامه غزالی، بی تا). خواجه نصیرالدین طوسی نیز در تعریف حکمت عملی بخش قابل توجهی از کتاب خود را به مسائل مربوط به تهذیب اخلاق و سیاست مدن اختصاص داده است (نصیرالدین طوسی، ۱۳۶۹: ۴۰ به بعد). او در تبیین ضرورت وجودی حاکم پس از استدلال‌های عدیده و تمثیلی که در این باب به کار می‌برد می‌گوید: «از این روی به حاکمی حاجت افتاد و از این مباحثه معلوم شد که حفظ عدالت در میان خلق بی این سه چیز صورت نیندد یعنی؛ ناموس الهی و حاکم انسانی و دینار» (همان: ۱۳۴). سوای موضوع سیاست مدن که بخشی از حکمت عملی نزد فلاسفه و حکمای اخلاق قدیم بوده روش تربیت فرزند، رسیدگی به اهل منزل، راست گویی، ایمان به خدای تعالی، پرهیز از رذائل اخلاقی و حرکت در صراط مستقیم موارد مهمی است که اخلاقیون بدانها نظر داشته و جامعه را بر آن‌ها تحریض و تشویق کرده‌اند.

در دستگاه فکری حکما عدل از اصول سیاست مدن و از اولین صفات حاکمان است. سجیه عدل نه تنها در حاکمان بلکه در هرکسی که دستی قوی‌تر از انسانی دیگر دارد از ضرورت‌هاست. با برهم ریختن قواعد عدل و ورود رذایل اخلاقی بجای آن، نظم انسانی و طبیعی بر هم می‌خورد و تباهی و فساد پدید می‌آید. یکی از عواملی که در بر هم زدن تعادل جامعه و انسان در طول تاریخ موثر و فعال بوده است مقوله جنگ است. از نظر حضور عفریت جنگ یکی از بدترین ادوار تاریخی ایران و جهان اسلام، دوره ایلغار مغول یعنی از اوایل قرن هفتم تا ربع آخر آن بوده است.

## ۴-۲- مغولان و ایران

منابع بسیار زیادی در خصوص شناخت تاریخ مغول و نحوه ورود آن قوم به سرزمین‌های اسلامی وجود دارد که می‌توان کتاب‌های جامع‌التواریخ رشیدالدین فضل‌الله همدانی و تاریخ جهانگشای جوینی را از همه مهم‌تر دانست. تحقیقات متخصصان تاریخ مغول نظیر کارل یان، ایلیا پاولوویچ پتروشفسکی، جان ماسون اسمیت، برتولد اشپولر، منوچهر مرتضوی و شیرین بیانی نیز در عصر حاضر به خلق نگرشی تحقیقی و تحلیلی در خصوص نسبت مغولان با تاریخ ایران و جهان اسلام انجامیده است. نتیجه حاصل از همه این تحقیقات به طور کلی این است که مهم‌ترین دلیل فروپاشی پادشاهی محمد خوارزم‌شاه و انحطاط همه جانبه سرزمین وسیع ایران؛ گسترش بی‌عدالتی از سوی عمال خوارزمشاهی و از بین رفتن سجدگی عدل در این پادشاه گردنکش و اخلاف او بوده است. مغولان زمانی به ایران رسیدند که «نه تنها ظلم و ستم حاکم بود بلکه قلع و قمع منظم شهروندان در یک رشته از شهرها (بلخ، مرو، نیشابور، هرات، طوس، ری، قزوین، همدان، مراغه، اردبیل و غیره) و انهدام تمامی این نواحی برقرار بود. این قتل عام که کاری سازمان یافته بود و از بالا اعمال می‌شد، هدف آن انهدام عناصر مقاوم و مبارز و اعلام خطر به ساکنان سایر شهرها و گاهی اوقات تهیه چراگشت برای چادرنشینان بود» (پتروشفسکی، ۱۳۶۶: ۲-۳). به هر حال ناپایداری حاصل از ایلغار مغول تا سده‌های بعد و استیلای دولت‌های تیموری و صفوی نیز ادامه داشت. مغولان حاملان فرهنگی نو برای غرب آسیا بودند که به ضرب شمشیر و زور نیزه، آن را به اقوام و ملل مغلوب تحمیل کردند. آن‌ها که به شهرنشینی بی‌میل بودند (رک. زرین کوب، ۱۳۷۸: ۴۲۵) با ایلغار گسترده خود سعی در گسترش نوعی زیست اجتماعی عشیره‌ای و بیابانی در مناطق تحت سیطره خود داشتند که نتیجه آن از بین رفتن



زیرساخت‌های تمدنی و فرهنگی مانند مساجد، مدارس، کتابخانه‌ها و مراکز ترویج علم بود.

#### ۵- زمینه بحث

در نقد ادبی با رویکرد اخلاقی منتقد به مسئله نسبت مسائل اخلاقی با شرایط زمانه توجه جدی دارد. او نمی‌تواند و نباید آنچه را که در عصر نویسنده امری ممدوح یا مذموم بوده در عصر خود نیز چنین بپندارد. «قضاوت در باب ارزش اخلاقی آثار ادبی در قرون مختلف و جوامع متفاوت همواره حاصل واحدی نداشته است و عجیب نیست که جامعه‌ای و نقادی یک اثر را خلاف اخلاق بشمرد و جامعه دیگر و نقاد دیگر در اوضاع و احوالی مغایر، نظری مغایر در باب ارزش اخلاقی آن اظهار کند» (زرین کوب، ۱۳۶۹: ۴۱). با این همه اصول کلی و اولیه اخلاقی نظیر عدل، راست گویی، شجاعت و عفت دیرتر از بقیه سجایا در گرداب نسبیّت می‌افتند. با علم به این موضوع که نقد مسائل تربیتی و اخلاقی هر اثر باید به صورتی باشد که منتقد خود را هم زمان با نویسنده اثر فرض کند می‌توان به بررسی و تحلیل آثار ادبی از منظر نقد اخلاقی دست زد.

بستر و زمینه این تحقیق کتاب نقشه‌المصدر زیدری نسوی منشی سلطان جلال‌الدین خوارزم‌شاه است. نویسنده در این کتاب که به شیوه حسب حال نوشته شده ضمن انعکاس دادن بخشی از وقایع مرتبط با حمله مغول به ایران از فراق مخدوم خود ابراز تأثر می‌کند و این روایت دردناک را با آمیزه‌ای از صنایع و تکلفات لفظی و معنوی به پایان می‌برد. برای این که با فضای کتاب و سبک نویسنده آشنا شویم نخست به معرفی اجمالی او می‌پردازیم.

پروژه کتابخانه ملی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## ۵-۱- نسوی و نفثه‌المصدر

نسوی و کتاب نفثه‌المصدر او کمتر از یک قرن است که در جامعه علمی و ادبی کشور شناخته شده‌اند. پیش از تصحیح نفثه‌المصدر کسی با شیوه نشر این نویسنده و محتوای رساله مختصر او آشنایی نداشت. نسخه‌های خطی مورد استفاده مصحح هم چندان زیاد نبوده‌اند که بتوان ادعا کرد نسوی نویسنده صاحب نامی بوده است. آنچه مسلم است این که کوشش‌های شادروان امیرحسن یزدگردی در تصحیح این رساله، نثر فارسی را با شیوه ای تازه آشنا کرد. در مقدمه تصحیح شادروان یزدگردی در باب نسوی آمده است: «مؤلف سیره جلال الدین منکبرنی به عربی و منشی نفثه‌المصدر به فارسی یک نفر بوده است به اسم محمد و لقب شهاب‌الدین و نسبت خرندزی، زیدری، نسوی- خرندز نام قلعه شخصی و ارثی او، زیدر نام شهری که قلعه بدان نزدیک بوده است، نسا شهر و شهرستانی که خرندز و زیدر جزء آن محسوب می‌شده است. در باب او مرحوم هدایت و مرحوم محمد تقی حکیم و مرحوم قزوینی و مرحوم اقبال را سهوی و اشتباهی دست داده است که او را با نورالدین منشی یکی دانسته‌اند، و حال آنکه نورالدین نوه کریم الشّرق نیشابوری و از اهل کذکن (کرکن) جزء محال رخ از مضافات نیشابور بوده است» (نسوی، ۱۳۸۹: هشتاد و سه). تاریخ ولادت و وفات نسوی معلوم نیست. او در ۶۲۲ ه.ق به منصب کتابت انشای سلطان جلال‌الدین خوارزم‌شاه نایل شد و تا ۶۲۸ ه.ق در رکاب او بود. در این مدت مأموریت‌های متعددی از جانب سلطان به نسوی واگذار شد که با امانت‌داری و تعهد اخلاقی همه آن‌ها را به انجام رساند. وی بر اساس قرائنی که از کتاب سیره جلال‌الدین منکبرنی بر می‌آید تا ۶۳۹ ه.ق زنده بوده و از آن به بعد در هیچ منبعی در خصوص ادامه حیات و مرگ او چیزی نیامده است. (برای آگاهی بیشتر از احوال نسوی، رک. اقبال آشتیانی، ۱۳۸۸: ۴۸۱-۴۸۲؛ بهار، ۱۳۷۰ ج ۳: ۷؛ صفا، ۱۳۶۶ ج ۳/۲: ۱۱۷۹-۱۱۸۲؛ مرتضوی، ۱۳۸۵: ۳۹۴).

## ۲-۵- نسوی و مسائل اخلاقی- تربیتی

گزارش نسوی در کتاب نفثه‌المصدور گزارش یک دبیر فاضل و متشخص است که در جنگی نابرابر گرفتار آمده است. او که چندین بار از هنگامه حملات مغولان، اسارت به دست مأموران ولایات آذربایجان و اران، اسارت در دست دزدان و قافله گیران، برف و سرما و گرسنگی، فقر و تنگدستی و عذاب‌های مختلف جان سالم به در برده است شرح احوال ناگوارش را در این کتاب به سلک عبارت درآورده تا هم آبی باشد بر خاطر نامشوش خویش و هم به‌ظاهر نامه‌ای باشد برای دوستی به نام "سعدالدین" که از او و سرنوشتش بی‌خبر بوده است. در خلال عبارات سوزناک نسوی توجه او به مسائل و امهات نظریات اخلاقی، دینی و اعتقادی به وضوح دیده می‌شود. فقدان فضایل اخلاقی که در یک تعریف کلی می‌توان آن‌ها را منش‌ها و روش‌های اخلاقی پسندیده نامید در برابر گسترش رذایل اخلاقی که عبارتند از نفی منش‌های اخلاقی در جامعه انسانی در نفثه‌المصدور شاکله دیدگاه اخلاقی نسوی را تشکیل داده‌اند. درون مایه‌های اخلاقی این نویسنده همانند بسیاری دیگر از هم‌ترازان او در نثر مصنوع اول قرآن و سنت و سپس آموزه‌های اخلاقی برخاسته از اندیشه اشعری است. در سلطه اندیشه اشعری بر ذهنیت این نویسنده تردیدی نیست چرا که از نظر تاریخی دوران او دوران چیرگی جبرگرایی اشعری بر عقل معتزلی بوده و از سوی دیگر به عنوان نویسنده دربار خوارزمشاهیان که حداقل در ظاهر میراث دار سنت فکری خلافت بغداد بوده اند خدمت می‌کرده. در این جستار به طبقه بندی نگرش نسوی به فضیلت‌ها و رذیلت‌های اخلاقی می‌پردازیم و شواهد هرکدام را از متن نفثه‌المصدور ارائه می‌کنیم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## ۵-۲-۱- یادکرد فضائل اخلاقی

## ۵-۲-۱- وفاداری

یکی از مهم‌ترین اصول اخلاقی در نزد نسوی وفاداری و حق شناسی است. او که در زمانه‌ای زیسته که اخلاق به ضرورت ایلغار مغول لگدکوب هواها و هواجس تاتاران شده در مطاوی کلام از وفاداری سخن می‌گوید؛ یا این که آن را در قالب نقش شخصی خود در این گزارش به نمایش در می‌آورد. نویسنده در ابتدای گزارش احوال خود آنجا که مجبور می‌شود از هم‌شهری و دوست دیرین خود نجم‌الدین احمد در میانه راه خداحافظی کند، او را به حرکت از مسیر مازندران به سمت خراسان ترغیب می‌کند که از بلای مغول برکنار است و خود از راه ری به سمت سمنان حرکت می‌کند. در بیان این موضوع می‌گوید اکنون چهارسال است که نگران اویم و خبری از او ندارم نمی‌دانم به مقصد رسید یا حوادث روزگار او را در خود گرفتار آورد. نگرانی نسوی را از این موضوع در سطور ذیل می‌توان دید. این بند ملخص چیزی است که در متن اصلی آمده است:

«نجم‌الدین احمد را... وصیت کرده بودم که او راه مازندران گیرد، که از گذر تاتار با جانبی است؛ خود به عرض ریزه‌ای که داشت از ری راه سمنان گرفت، و تا بیابانک با خبرم که رسیده است، و آنجا از گذر تاتار معوق شده، و چون بلا را به حوالی خویش محیط دیده، پشت دست می‌خاییده و بعد از آن معلوم نیست، و یا لیت بدانستمی، که حال او به چه رسید؛ سرنوشت قضاش در آن خطه پای‌بند گردانید، یا آبشخور مقسومش با خاک زیدر رسانید. و بالجمله از مدت مفارقت تا امروز، چهار سال و چیزی است، که دیده بر راه مانده است، و از صادر و وارد ترسان ترسان، پرسان پرسان احوال او بوده‌ام، مقنعی که دل خرسند گرداند، نشنوده‌ام، و مشبعی که غلت ضمیر بنشانند، استماع نکرده». (نسوی، ۱۳۸۹: ۹-۱۱)

نمونه‌ای دیگر از التزام اخلاقی نویسنده به فضیلت حق شناسی و وفاداری آنجا است که به سفارت جلال‌الدین نزد پادشاه ایوبی رفته و از او استمداد می‌طلبد در همان اوان خیر می‌رسد که لشکر مغول به نزدیکی خرگاه سلطان جلال‌الدین رسیده است. پادشاه ایوبی که از اوضاع باخبر بوده از نسوی درخواست می‌کند که چند روزی بماند تا تکلیف سپاه جلال‌الدین روشن شود و آنگاه پای در راه گذارد. نسوی که خود از اهمیت موضوع با خبر است در حالی که خود را می‌فریبد، اصرار بر رفتن از درگاه پادشاه ایوبی و پیوستن به جلال‌الدین دارد. این وفاداری نسوی که بی‌شک برای او زیان‌های دنیایی هم در پی داشت حکایت بزرجمهر را فریاد می‌آورد که از او «پرسیدند که: کدام عزّ است با ذلّ پیوسته؟ گفت: آن عزّ که با خدمت سلطان است» (غزالی، ۱۳۱۵: ۱۲۲). اختصاراً این موضوع را در بند زیر می‌توان دید:

«درون به هزار دیده پرخون بر پادشاه و ارکان دولت و دوستان و یاران و اتباع و متعلقان می‌گریست، که: أَلْوَيْلَ كُلِّ الْوَيْلِ (ع) إِنَّ الْأَذَى تَحْذِيرِينَ قَدْ وَقَعَا بِي قَرَارٍ وَ مَضْطَرَبٍ، بَا دَلِي وَ چِه دَل! وَ مَا أُذْرَاكَ مَا هَيْئَةٌ نَارٌ حَامِيَةٌ از خوف آن‌که دیدار قوم با قیامت افتد، ملتهب، پیاپی اجازت انصراف- و اگرچه عقل از آن انحراف می‌نمود- و دستوری اعادت- و هرچند سعادت از آن به هزار فرسنگ بود- می‌جستم، و می‌گفت: «مرگ به انبوه جشن است (ع) در کوی تو مرده به که از روی تو دور» (همان: ۳۴-۳۵).

نمونه‌ای دیگر از وفاداری نویسنده به سلطان جلال‌الدین و شناخت حق صحبت

او:

«شوق مشاهده طلعت همایون خداوندی بر نهضت سوی آن دیار- و اگر خود در آتش می‌بایست رفت- آتش پای می‌گردانید، و هادی عقل، که به دلالت او از بیدای حیرت و ضلالت راه به دیهی توان برد، تحذیر می‌کرد، که (ع): «جان بر کف دست تا کجا می‌پویی؟» (همان: ۹۶)

و نمونه‌ای دیگر در باب حق شناسی از پادشاه ایوبی که نسوی را پس از سال‌ها در به دری در کنف حمایت خود جا داد:

«روی به درگاه این خاندان مبارک، خدایگان کریم، سلطان رحیم، ملک مظفر، لا زال ملکه قرین الدوام، ما قرنت اللیالی بالایام، و تکاملت القرون بالأعوام، و مدت علی اللیل جلابیب الظلام، نهادم و إذا رأیت ثم رأیت نعیماً و مُلکاً کبیراً و اینک چهار سال شد، که عصا القرار در این دارالقرار که لا یسمعون فیها لغواً و لا تأثیماً انداخته‌ام، و این آستان را که علی الحقیقه آشیان امانست لا فیها غولٌ و لا هم عنها ینزفون مأوای خود ساخته، منظور نظر رأفت و مشمول انواع کرامت و عاطفت روزگار می‌گذرانم، و از ماده إنعام این پادشاه- که بی‌انقطاع باد- و مدد قناعت من، عیش قوی دست داده است.» (همان: ۱۱۵-۱۱۶)

نسوی ظاهراً در هنگام نگارش نفثه‌المصدور می‌دانسته که سلطان جلال‌الدین کشته شده اما پذیرش این حقیقت برای وی بسیار سنگین بوده است. او در جای جای این کتاب از این که از مخدوم خود دور افتاده ابراز ناخرسندی می‌کند ولی گویا در اواخر کتاب که لحن استغاثه و عجز پیدا کرده کم‌کم حقیقت مرگ جلال‌الدین را می‌پذیرد و این‌گونه گلایه‌ای سوزناک از سر وفاداری خطاب به مخدوم مقتول خود می‌نویسد:

«روزی نگفتم که: حال آن دوست دستخوش تصاریف دهر آیا به چه رسیده است. و هرگز به خاطرش نگذشت که آن در کشاکش تغاییر أحداث افتاده، گویا از بخت چه دید. خود گیر، که بدان حدود، اجرت قاصدی بازپس نگذاشته‌ام، بتوان گفت که: تخم نیکی نیز بنکاشته‌ام؟! همانا به طاس گردانی دست گرد مخدومان من برآوردی، این قدر دست دادی، و به درپوزه اگر با دوستان من رجوع کردی، آن قدر فراهم بیامدی. اگرچه

از بو العجب بازی ایام دست پاک و حقّه تهی مانده‌ام، و از مئین و ألوف، مانده صفر، بر هیچ آمده، حقّ سعی به نیکی توانم گزارم». (همان: ۱۲۲-۱۲۳).

#### ۵-۲-۱-۲- آزادگی و مرگ

در مطاوی کلام نسوی ارزش مرگ همراه با حرّیت و تلخی ذلت زندگی اسارت‌بار، بارها مورد نظر نویسنده بوده است. از شواهد شعر و نثر عربی که به عنوان اسناد برون متنی از آن‌ها بهره گرفته چنین بر می‌آید که اهمیت این فضیلت اخلاقی که از نتایج فضیلت عام‌تری به نام شجاعت است در نزد نویسنده کاملاً مکشوف بوده است. این که نسوی مرگ را فضیلت دانسته البته به نسبت شرایط حاکم بر زمانه اوست. طبیعی است که اگر انسان آزاده بر دوراهی انتخاب زندگی ذلت بار و کشته شدن به دست دشمن قرار گیرد مرگ با همه تلخی و دشواری که دارد و با همه نکوهشی که احیاناً آن انسان آزاده پیش از انتخاب از مرگ کرده است انتخاب برتر او تواند بود. این نکته سوای این که در تعالیم دینی و مذهبی امری پسندیده و مشارالیه بوده در حکمت‌ها و مثل‌های فارسی و عربی نیز سابقه فراوان دارد. نسوی در حوزه ادبیات و نگارش بین بزرگی و عزّ و نعمت و جاه و قبول مرگ رویاروی دومی را تبلیغ کرده و ترجیح داده است حتی اگر خود عامل بدان نبوده باشد. این نکته را از این شاهد عربی که در متن کتاب آمده می‌توان دریافت: «هما خطّتا: إمّا إسار و منّهُ/ و إمّا دم، و القتل بالحرّ أجدر» (همان: ۳۷)

نمونه‌های دیگر:

«در آن وقت که دیگران عشق می‌باختند، اسپ تاخته، تا به هر جانب که دوانیدم، بلا را گرد خویش درآمده دیدم. لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهَ بِهِ عِبَادَهُ يَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ. مرگ را با همه ناخوشی با دل خوش کرده، و به

قضا از بن گوش رضا داده، و کار- دور از همه دوستان- چنان تنگ شده بود، که از تاتار در تاتار می‌گریختم، و از این طایفه که پس پشت بودند، روی به طایفه‌ای که رویاروی بودند، می‌نهاد و هرچند سعادت شهادت که سعدا را غایت اُمنیت و کمال ارادت است و فی ذلک فلیتَنافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ نه سهل است، و حَبْذا آن نفس که مرتبه عالی اُحیاء عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ را اهل است؛ فتک فطیع و سفک شنیع دشوار می‌داشتم، و آن‌که قالب مسکین که مسکن روح نازنین است، عمری مصاحب جان شیرین بوده، و در گرم و سرد و خیر و شر موافقت و مساعدت او نموده، در حوصله ضباع و کشاکش سباع باید بود، صعب می‌شمرد». (همان: ۵۳-۵۴)

نمونه‌ای دیگر:

«چون خدنگ مرگ هراینه بر جان خوردنی است، آن به که خود را نشانه عار و ننگ نگردانی، چه، می‌دانی، که در این رباط خراب- اگر بسیار بمانی- نمائی، و در هیچ حساب نی، که سالی چند- به حالی که بدان باید گریست- می‌باید زیست».

(همان: ۸۷)

#### ۵-۲-۱-۳- دوستی و مهر

در اوج گرفتاری‌ها و ناکامی‌ها هم باید امید داشت. این پیام نسوی است آنجا که نمی‌خواهد کاملاً تسلیم باد سرد یأس و نومیدی شود. از آنجا که نوع و نحوه تربیت اجتماعی امثال نسوی بسیار تحت تأثیر تربیت درباری است، حق‌شناسی و یادکرد الطاف مخدوم از وظایف اخلاقی اوست و آنجا که ناامیدی او را در بر گرفته روزنه امیدش به مردی از مردان دربار و وزیری از خیل وزرای سلطانی است. دوست و رفیقی به نام سعدالدین وزیر که خطاب به او می‌گوید: «چون تو هستی همه هست». (همان: ۸).



«مگو که: شقیقی نیست، که به غم و اندوه متأثر شود. شقیقی ندارم، که به بد و نیک اندوهگین و مستبشر گردد ربّ أخ لک یهواک لم یلده أباک» (همان).

#### ۵-۲-۱-۴- فضائل در قالب شواهد

نسوی گاه در برخی موارد نظریه اخلاقی خود را از خلال امثال و ابیات شعری بیان می‌کند. در حقیقت شواهد شعری در نثر نسوی کارکردی چند سویه دارند. از یک سو فضل و براعت نویسنده را در نظم و نثر نشان می‌دهند، از سوی دیگر با متون گذشته در ارتباطند و این همان چیزی است که منتقدان بدان بینامتنیت ادبی (Intertextuality) می‌گویند و از سویی نیز مبین نظریه ادبی، فکری و اخلاقی نویسنده‌اند. برای مثال آنجا که از سعادت شهادت سخن می‌گوید با تکیه بر مثل عربی؛ «النار ولا العار و ألسیف و لا الحیف» (همان: ۱۶) و آنجا که از وجوب احتیاط و عدم اعتماد به مردم زمانه حرف می‌زند مثل؛ «الحزم سوء الظن» (همان: ۲۲) را به کار می‌گیرد.

در خلال نثر نفثه‌المصدور با توجه به زمینه حاکم در روایت نسوی، گزاره‌های امیدبخش و مثبت که به وجود فضائل اخلاقی اشاره داشته باشد کمتر دیده می‌شود. هرچه هست سخن از یأس و رذیلت و نامرادی است و این زمینه غالب در کتاب نفثه‌المصدور است. در ادامه بحث به یادکرد برخی از مهم‌ترین رذیلت‌های غالب در عصر او می‌پردازیم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## ۵-۲-۲- یادکرد رذایل اخلاقی

## ۵-۲-۲-۱- بی وفایی و قطع صله ارحام

در هر صفحه‌ای از نفثه‌المصدر اشارات مستقیم و غیرمستقیم به محو فضائل و شیوع رذائل اخلاقی دیده می‌شود. نسوی این فاجعه را نتیجه روی کار آمدن شمشیر و از میان رفتن انصاف و مروت در میان مردمان می‌داند. طبیعی است که در پی یک هجوم گسترده که البته به قصد کشورگشایی و دست‌یابی به منابع تازه ثروت صورت گرفته آنچه برای قوم مهاجم اهمیتی ندارد حفظ سامان تمدنی و جان آحاد قوم مغلوب است. این انتظار را از هر که بتوان داشت از مغولان که غیر از خون و شمشیر زبان دیگری نمی‌دانستند البته نمی‌توان داشت. در خصوص قطع ارحام که نتیجه منطقی ایلغار مغول است به چند مورد اشاره می‌شود:

«تا قاطع ارحام حیات، یعنی سیف، در کار آمده، صلت رحم به‌کلی مدروس

شده». (همان: ۲)

«مهربانی نیست که دل‌پردازی را شاید. اگر کارد شدت به استخوان رسیده است،

و کار محنت به جان انجامیده، مصابرت نمای، چه، دلسوزی نداری که موافقت

نماید». (همان: ۵؛ نیز ۶ و ۶۶)

## ۵-۲-۲-۲- نسوی و فلسفه صور تمثیلی

در باور نسوی آسمان‌ها در سرنوشت انسان دخیل و واسطه سامان امورند(نک).

موضوع فلسفه صور تمثیلی در شایگان، ۱۳۸۳: ۲۰۳؛ فرای، ۱۳۷۷: ۱۷۸). او معتقد است

در مسیر حیات نه کوشش و اراده انسانی بلکه اقبال و قضای آسمانی ناظم امور است

(بالجد لا بالکد). بر همین اساس منشأ بسیاری از گزاره‌های عاطفی نسوی در خصوص

گله و شکایت از زمین و زمان به همین باور اسطوره‌ای بر می‌گردد. او ناکامی‌ها و

جنگ و تباهی‌ای را که در دوره حکومت جلال‌الدین اتفاق افتاده محصول دخالت روزگار و آسمان و افلاک می‌داند و این رذایل را زیر سر آن‌ها می‌داند. نسوی نیز مانند اغلب مسلمانان اشعری مسلک، زمانه را فاعل شری می‌بیند که در قرن هفتم ایران و جهان اسلام را به تیغ مغول سپرد. او در این زمینه می‌گوید:

«از ارتفاع خرمن سپهر برخوردار می‌جوی، که ناپایدار است. از عین مزیف مهر کیسه برمدوز، که جوزایی کم عیار است کره تند فلک را هیچ رایض بر وفق مرام رام نکرده است. توسن بدلگام چرخ را هیچ صاحب سعادت عادت بد از سر بیرون نبرده است. گردون دون پرور، هیچ کسری را بی‌کسری نگذاشته. جهان جهان، هیچ تبع را تبع نگشته است» (نسوی، ۱۳۸۹: ۴۹).

از این نمونه گلایه از روزگار و انداختن بار گناه آدمیان به گردن آن در نغته‌المصدور به وفور دیده می‌شود. به نسبت حجم کتاب می‌توان قاطعانه گفت که این باور سلطه جدی بر نثر نسوی دارد و اندیشه مرکزی او را سامان می‌دهد.

#### ۵-۲-۳- رذیلت برخی دولت‌مردان خوارزمشاهی

نسوی در گزارش مختصر خود به کرات از برخی دوستان و دولت‌مردان آشنا یاد می‌کند که نه تنها او را پناه ندادند بلکه بر سرش تیر و شمشیر باریدند و عسس وار در تعقیب او بودند. او در این گزارش به مقابح افعال افرادی چون ابوالقاسم جندی، اوترخان، جمال علی عراقی و صاحب آمد اشاره می‌کند و در بیان رذایل آن‌ها قلم را به خشم بر کاغذ می‌راند. بر اساس آنچه از فحوای کلام نسوی مستفاد می‌شود؛ از آنجا که اوضاع ناپایدار جهان اسلام در هنگامه حملات مغولان ثبات سیاسی و اجتماعی را برهم زده بود برخی از این دولت‌مردان به طمع دستیابی به منابع مالی بیشتر یا پیدا کردن قرب و مکاتبتی در نزد سپاه غالب به خیانت به مخدوم خود محمد خوارزمشاه

روی آوردند و برخی دیگر نیز صرفاً کوشیدند که از این آب گل آلود ماهی بگیرند. نسوی این گروه را نکوهش می‌کند و کردار ایشان را مغایر با اصل وفاداری به مخدوم و مردم می‌داند. با توجه به شرایط اجتماعی و سیاسی روزگاری که نسوی در آن می‌زیست و با عنایت به این که نسوی از درباریان و منتسبان به سلطان بوده وجود کینه توزی‌ها و حسادت‌ها و عداوت‌ها در افرادی که او را روزی مانعی بر سر راه خود می‌دیدند بعید به نظر نمی‌رسد. قصد از نگارش این بخش نحوه اشاره او به رذایل اخلاقی است و نه داوری در این باب فلذا به ذکر چند نمونه بسنده می‌شود.

#### ۵-۲-۲-۳-۱- در نکوهش صاحب آمد:

در گزارش نسوی انتظارات اخلاقی بر اساس نظریات حکمای قدیم غالباً برآورده نشده. نفثه‌المصدر روایتی است از بی اخلاقی و رواج رذایل در قرن هفتم هجری. در رواج رذایل در آن عصر دودسته مشارکت دارند؛ سپاه مهاجم مغول؛ و طرف‌های مقابل آن سپاه. در شرایطی که اتحاد و انسجام بین مسلمانان می‌توانست گره از کار بگشاید و دست کم از وقوع فجایع انسانی تا حد زیادی بکاهد خود مردم و گاه زمامداران آن‌ها، به دلیل ناپایداری اوضاع دست به هر اقدام غیر اخلاقی می‌زدند. کارهایی از برخی حکام مسلمان در این گزارش سر زده که هرگز اخلاقی و انسانی نیست نظیر آن بخش از گزارش نسوی که مقابح افعال صاحب آمد را در فروختن زن و فرزند مسلمانان در بازار برده فروشان به تصویر می‌کشد:

«شهری از آیامی با شوهر جوشان، و خلقی از یتامی با مادر و پدر خروشان. جگرگوشه مسلمانان را چون سبایای شرک در نخاس به ثمن بخش می‌فروخت، و پدر می‌گریست. خانه به کالای کسان که از مروّت دور است - آراسته کرد، و خزینه به مال بی کسان - که در مذهب فتوّت محظور است - مالا مال گردانید» (همان: ۶۰-۶۱)

در باب فریب‌کاری صاحب آمد و رذالت او نسوی خشم‌گینانه قلم بر کاغذ می‌راند به گونه‌ای که نمی‌توان به درستی خشم او را از مایه‌های حسادت تهی دانست اما با توجه به پاراگراف بالا و خیانت صاحب آمد در حق زن و فرزند مسلمانان (اگر این گزارش خالی از شائبه باشد) می‌توان گفت که این حاکم به جای این که پشت و پناه مسلمانان باشد رودرروی آنان ایستاده است. نسوی در خصوص جایگاه ریاکارانه صاحب آمد در دستگاه جلال الدین می‌گوید:

«رسولان حضرت و صادر و وارد درگاه را در آن مدّت، رغبه او رهبه، رطب اللسان داشته بود، و انواع بندگی و افگندگی و تواضع و تخشع که از آن، ظاهرین بر صفای نیت در ولای عبودیت استدلال کند، تقدیم کرده، و از حضرت به مواعیدی که از آن، کیسه استظهار بر توان دوخت، و بر آن، کمر عبودیت بر توان بست، موعود بوده...» (همان: ۵۹).

۵-۲-۲-۳-۲-در بیان نفاق وزیر ابوالقاسم جندی:

«ای بس که به انواع تلطف گرد دل او برآمدم، و از گناه ناکرده استغفار و اعتذار نمود (ع) و اعجز ما حاولت إرضاء حاسد. امروز به ایمان و موثیق صفای کلی ظاهر کردی، و فردا که تجربت رفتی لَعْمَرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ در کمین فرصت خزیده، کمان قصد تا گوش کشیده، و از حبائل مکر و مکیدت هزار گونه دام جهت کسر حال من نصب کرده» (همان: ۱۳)

۵-۲-۲-۳-۳-در نکوهش اوترخان:

«زمام بسط و قبض، لیلی قدرها مقدورا، و لِقْضَى اللَّهِ أَمْراً كَانَ مَفْعُولاً به مخشی، نه مردی نه زنی، داده، و روباه خداع را بر شیران مصاع و دلیران قرّاع فرمان‌روایی و

کارفرمایی اثبات کرده (ع) و یا بؤس أسد ذللت للتعالب ، و بعد از آن به تثقیف نیزه و تیر و تحدید و محادثت سنان و شمشیر مشغول شده، و از مطاولت که می‌نمود، به مصاولت بازآمده، و مساورت را بر مصابرت اختیار کرده» (همان: ۳۷).

۵-۲-۲-۳-۴-در قدح جمال علی عراقی:

«صاحب منصب ناگهان، خواجه نابیوسان، نان مردمان به دبیرستان برده، و دوات دیگران به دیوان آورده، هر خباز که دبیریش فرموده، نانش در انبان نهاده، و پیش هر محرر که خریطه‌کشی کرده، سر جوال بازداشته، خلیع العذار، عذار در خدمت عارض عراق سبز کرده، و تا آبی بر روی کار بازآورد، آب از دیده رفته، تا به طلب منصب برخاسته، بس به رو خفته، مذلت چارپایی بسیار کشیده، تا از منزلت خری فراتر آمده، در عراق بسی پرده‌دری ورزیده، تا به نهانند کارش بالا گرفته، نرم و درشت فراوان چشیده، تا به تصدّر رسیده، بسی انبانچه نرم کرده ، تا هنگامه عمل گرم کرده، پدر تا ندانند کیست، خود را أبو الجمال نویسند، و برادر تا نشناسند که کیست، خود را أخو علی گویند» (همان: ۷۶؛ نیز ۷۷)

۵-۲-۲-۳-۵-در قدح احمد ارموی:

«احمد ارموی آن گاوریش خر طبع، که به همه وجوه رشته بدست او داده بود، و به رسن او فرو چاه رفته، و دیگر سهل قیاد سست شلوار، بوقا، غلام بغدی، که در آن فترت از فتور دیگران، خویشتن را امیر کرده بود، برهم نهاد، و تقریر کرده، و به دمدمه و افسون بر آن قلتبان مأبون دمید، که: فلان آمد، و به هر جایی که مظنه بود، پادشاه را جست، و چون شب محنت را سحری ندید، عزم شام مصمم گردانید، و هرآینه آنجا

تقریر خواهد کرد، که: ملک عجم خریده‌ای است، که به جان‌ها خریده‌اند، و اینک بی‌شوهر است» (همان: ۸۵).

غرض از نقل بندهای بالا گزارشی از احوال منتسیان به درگاه از منظر نثر نسوی است و البته با توجه به نبود دلایل و شواهد کافی در خصوص برخی قضاوت‌های نویسنده نمی‌توان مذمومان این بندها را یکسره تباه کار و گناه آلود دانست و چه بسا شائبه حقد و حسد که خود از رذایل اخلاقی است نویسنده را به نگارش چنین گزاره‌هایی واداشته باشد ولی از آنجا که دستور کار نگارنده در این تحقیق تحلیل محتوای نفثه‌المصدور بوده است اصل را بر صدق گزاره‌های او نهاده و بر این مبنا تحلیل می‌کند.

#### ۵-۲-۲-۴- مرگ مسلمانی و بی‌اعتنایی مردم به احوال یکدیگر

نسوی می‌گوید مردم در بحبوحه جنگ و خونریزی نه تنها به فکر یکدیگر نبودند بلکه اصل اعتماد و مسلمانی در بین آن‌ها به کلی از میان رفته بود به نحوی که اگر بی‌پناهی به آنان پناه می‌آورد، در بر روی او می‌بستند. او در این مورد اتفاقی را که برای خودش افتاده روایت می‌کند و از نامردمی اهل کلاته‌ای شکوه می‌کند که در سرما او را پناه ندادند تا در خرابه‌ای دچار تب و عفونت شد.

« سحرگهان که نفس سر به مهر صبح سرد مهری آغازید، سپیده دم سرد به تدریج دهن باز کرد، خویشتن به خرابه‌ای انداخته بودم، پیش هر آفریده که حاضر شدم، چون سعادت از پیش فراواند؛ به در هر خانه که رفتم، چون کار من فروبسته بود؛ قصه حال بر هر که خواندم: کَانَ لَمْ يَسْمَعُهَا كَأَنَّ فِي أذُنَيْهِ وَقَرَأَ عاقبت کار، از آن خرابه به مصطبه‌ای راضی شدم. ورم در حال به رسم استغفار در قدم افتاد، و ألم، بر سبیل اعتذار، برپای ایستاد، آتش تب به دمی که در شب واقعه تافته بود، افروخته شد، گوشت

و پوست چنان از هردو پای درآمد، که انگشت‌ها مانند اصابع مذری برهنه ماند، و کف چون پنجه مریمی عاری شد». (همان: ۹۲-۹۳)

ظلم راهزنان به مردم در عرصات نبرد و غارت اموال بی پناهان به هنگام پناهجویی (همان: ۱۱)، خیانت مردم گنجه با کارگزاران خوارزم‌شاهی و سربریدن آن‌ها برای نشان دادن خوش خدمتی به مغولان (همان: ۲۳-۲۵)، فروختن زن و فرزند مسلمانان در بازار برده فروشان توسط حاکم آمد (همان: ۶۰)، غارت اموال دولتی توسط مردم (همان: ۶۴) و ضعیف کشی عیاران (همان: ۱۰۳) بخش‌هایی است از تباهی‌های روزگار نویسنده و خشم او از رواج چنین رذیلت‌های اخلاقی.

#### ۵-۲-۲-۵- خیانت در امانت

بدیهی است که در چنین اوضاع، رسوم و قواعد متداول اخلاقی از میان می‌رود و غالباً هرکس به فکر خویشتن است. یکی از زمینه‌های گلایه برانگیز نفثه‌المصدر موضوع خیانت در امانت است. در وانفسایی که نسوی با رعایت جوانب اخلاق و در میان هجوم قافله گیران و غارتگران که به قول خود او مانند عقاب در نهانگاه‌ها و گردنه‌ها کمین کرده بودند، خزانه‌ای را که به صورت امانت در اختیار داشت به جلال‌الدین رساند (درحالی که می‌توانست چنین نکند و در این بی‌ثباتی آن را برداشته و به گوشه‌ای بگریزد) دیدن انسان‌هایی که به‌جد در امانت خیانت می‌ورزند بس دل‌آزار است. او در بخشی از گزارش خود به طریق طنز و تسخر می‌گوید:

«رای بر آن قرار گرفته، که فیما بعد دستگاه [از] وزیران چشم به آز شسته، که شرم و آزرم ندانند، خالی ندارند، و در مستقبل خانه بی‌گربه و خزانه بی‌حیّه نگذارند. اگرچه در مناکحت شغل استیفای کفات، کفایت اعتبار کردن واجب بود، تزجیه وقت را، و الضرورات تبیح المحظورات، بدو تفویض فرمودند، و اعتماد در آن شغل، که



امانت از شرایط آن است (ع) یعنی که به دزد می سپارم کالا، بر این بزرگ! نمود...» (همان: ۷۷-۷۸)

اصل اساسی و لایتغیر برای نسوی این است که امانت را حتی به قیمت جان باید حفظ کرد و باید به اهلش سپرد اما این خصلت را در سیاست مداران و وزرا و منشیانی که هر یک در بحبوحه جنگ و گریز جلال‌الدین با مغولان، گوشه‌ای از مملکت را گرفته و به چپاول مشغولند نمی‌بیند از آن رو فریاد بر می‌آورد و این اخلاق ممدوح را بر باد رفته می‌بیند.

#### ۵-۲-۲-۶- خطای سلطان در تمهید نبرد

نسوی علی رغم ارادت تامی که به سلطان جلال‌الدین دارد در بخش‌هایی از گزارش خود چاره‌ای از بازگویی برخی خطاها و مقابح اخلاقی او نمی‌بیند. در نظریه اخلاقی - تربیتی حکمای قدیم، سیاست مدن و تدبیر امور کشور از اولین ویژگی‌های حاکم هر مملکت است. این اصل خدشه ناپذیر در مواضع و مواقعی از سوی سلطان جلال‌الدین نادیده گرفته می‌شود. او در حالی که سپاه مغول به حدود اردوگاهش رسیده مشغول عیش و نوش است. نسوی این کار سلطان را بی تدبیری در کار ملک می‌داند و او را سرزنش می‌کند. شاید بتوان این عکس‌العمل سلطان جلال‌الدین در برابر مغولان را عکس‌العملی روانی در برابر شکستی محتوم دانست. سلطانی که بخش عمده‌ای از سپاهش را از دست داده و ماه‌ها در برابر مغولان از روش جنگ و گریز استفاده کرده هم خودش و هم سپاهش خسته و فرسوده شده‌اند و احتمالاً در مقطعی که نسوی آن‌ها را ملامت می‌کند دیگر از نظر روحی کشش اندیشیدن و تدبیر امر جنگ ندارند ولی نسوی این را بر نمی‌تابد و در باب آن‌ها این گونه می‌گوید:

پرتال جامع علوم انسانی

«دوازده روز مهلت به موغان که به استعراض جیوش و عساکر و تثقیف ذوابل و تحدید بواتر مشغول بایستی بود، از ابتدای صباح تا انتهای رواح، به صید آهو و خربط برمی‌نشست، و به ضرب نای و بریط غبوق با صبح می‌پیوست؛ به نغمات خسروانی از نغمات خسروانه متغافل شده، و به اوتار ملاحی از اوطار پادشاهی متشاغل گشته، سرود رود درود سلطنت او می‌داد، و او غافل؛ آغانی مغانی بر مثالث و مثنای مرثیه جهانبنانی او می‌خواند، و او بی‌خبر؛ صراحی غرغره در گلو افکنده، نوحه کار او می‌کرد، و او قهقهه می‌پنداشت. پیاله به خون دل به حال او می‌گریست، و او قهوه می‌انگاشت.» (همان: ۱۷-۱۸)

در جایی دیگر در همین موضوع می‌گوید:

«به خواب غفلت پهلو بر بستر تن‌آسانی نهاده، و طایفه‌ای در شراب ارغوانی دور دوستکانی در داده، تا عاقبت تن‌آسانی هراسانی بار آورده، و دوستکانی دشمن‌کامی (ع) یک روز که خندید، که سالی نگریست؟! در وقت عطعته کفاح و حمحمه جیاد و قععه سلاح و ولوله‌أجناد، قلقل جام می و چپچاپ بوس و چشم‌چش قلبه و فشفش شلوار بند گزیده، و هنگام تجفاف مغفر زیر لحاف و بستر خزیده، و طرفه آنکه من بنده که چون آهوی دام دریده و مرغ قفص شکسته آمده بودم، و در تحذیر آن همه مبالغت می‌نمودم، چون همه ابلهان، إلحاقا للفرد بالأعم، در شهر کوران دست بدیده باز نهادم، و مصلحت کلی فرا آب داد. اجل دو اسپه در پی، عقاب عقاب در شتاب، و مجلس اعلی در شراب، نهنگ جان شکر در آهنگ، و ایشان در نوا و آهنگ، أرقم آفت در قصد جان بی‌درنگ، و ایشان در زخمه و ترنگ» (همان: ۴۰-۴۱)

غزالی در باب غفلت پادشاه از مصالح دنیوی و اخروی پندنامه‌ای دارد که در بخشی از آن که مربوط به باب تغافل پادشاه از وظایف دینی و دنیایی خویش است این گونه می‌گوید، گویی جلال‌الدین و کار او را به رأی العین دیده بوده است: «احمق‌تر و

نادان تر از تو کیست که مَثَل تو مَثَل کسی است که به خنده و بازی مشغول باشد در وقتی که لشکر گران بر در شهری منتظر ایستاده و کسی را فرستاده باشند که او را گرفته ببرند و هلاک کنند» (غزالی، بی تا: ۲۱).

### نتیجه گیری

نسوی با نگارش این اثر رقت انگیز مقوله ترس و ایجاد حس شفقت در خواننده را که در فن شعر ارسطو (رک. زرین کوب، ۱۳۶۹ الف: ۱۳۵-۱۳۶) بدان توجه جدی شده به شکلی ماهرانه به خواننده منتقل کرده است. زمان نگارش این اثر حدود چهار سال بعد از آخرین درگیری‌ها و تعقیب و گریزهای جلال‌الدین و همراهانش با سپاه مغول بوده است. این گزارش در شرایطی نسبتاً پایدار نوشته شده و ساده اندیشی است اگر تصور کنیم نسوی در بحبوحه جنگ و گریز دست به این کار زده است. در گزارش نسوی یقیناً رخدادهای تاریخی از منظر او و بر اساس نظریات، دانش و انتظارات او از زندگی ارائه شده است. نسوی گاه به منتسبان حکومت و صاحبان مناصب (که تعدادشان کم هم نیست) می‌تازد و آن‌ها را مشتی دون بی تدبیر و پست فطرت مملوق معرفی می‌کند. این جبهه گیری او را در برابر برخی از افراد نمی‌توان خالی از شائبه و بغض دانست علی‌الخصوص که اغلب مذمومان وی افرادی بوده‌اند که در گریز از برابر مغولان و رسیدن به سلطان جلال‌الدین نسوی را یاری نکردند و حتی بعضاً او را شکنجه و آزار هم دادند (رک همان، ۸۶ به بعد). به همین دلیل تردید در صحت انتساب برخی اوصاف رذیله اخلاقی که به برخی از این افراد می‌دهد واجب است.

در بررسی متن نفثه‌المصدور زیدری نسوی از منظر مسائل اخلاقی، کوشش شد که سرچشمه‌های نظریات اخلاقی نویسنده شناسایی شود. بر این اساس دریافتیم که:

پرتال جامع علوم انسانی

۱. اصلی‌ترین و اولین سرچشمه اخلاق در نظر زیدری قرآن مجید و آموزه‌های شریعت مبین است. نسوی به دلیل تسلط شگفت بر قرآن مجید، حدیث و امثال و حکم عربی فضائل اخلاقی را همان روش‌ها و منش‌های برخاسته از آموزه‌های الهی و دینی و عمل به آن‌ها را رسالت هر انسان مومن و معتقد می‌داند. او فضائل و رذائل اخلاقی را اموری از پیش تعیین شده می‌داند و انسان را در عمل به آن‌ها موجودی وظیفه‌گرا تلقی می‌کند. شواهدی که از قرآن مجید و از امثال و حکم عربی در ضمن متن نفثه‌المصدرور مندرج است نشان می‌دهد که حسن و قبح افعال در نظر نسوی نسبت مستقیمی با حکمت دینی دارد. دومین سرچشمه اخلاق شناسی و اخلاق‌گرایی در منظر نسوی آراء‌اندیشمندان مسلمان است که آن‌ها نیز آموزه‌های خود را به قرآن مجید و سنت نبوی<sup>(ص)</sup> مستند کرده‌اند. آراء غزالی طوسی و خواجه نصیرالدین طوسی به عنوان دو معلم برجسته اخلاق اسلامی در سیر تطور و شکل‌گیری نظریات اخلاقی امت اسلامی در گذشته ادبی ما بسیار موثر بوده است.

۲. نسوی به مسائل و مصائب حیات خود در گرو دار نبرد با مغولان اخلاق را امری لازم، لایتغیر و غیر قابل تفسیر می‌داند و درست از همین روست که در وظیفه به سجیه امانت داری در بحبوحه جنگ با استشهاد به کریمه قرآنی تا سرحد مرگ تلاش می‌کند. او در حالی که به راحتی می‌توانسته خزانه‌ای را که مأمور به رساندنش به دست جلال‌الدین بوده برای خود بردارد و بگریزد، نهایت همت خود را به خرج می‌دهد تا آن را به پادشاه برساند. او از بی‌عدالتی، بی‌نظمی، تملق، تقلب احوال سیاستمداران و بی‌تدبیری جلال‌الدین در نبرد گلایه می‌کند و علی‌رغم این که به ندرت به اندک خصائل نیک برجای مانده اشاره دارد بر مرگ فضیلت‌ها نوحه سر می‌دهد.

۳. مسائل روانی ناشی از انعکاس مصائب در نفته‌المصدور باعث شده که گزاره‌های این متن بوی انفعال و شکست بدهند. ادبیات نسوی ادبیات منشیان عصر خود است و با تکیه به دانش‌های بلاغی توانسته متنی مشحون از تکنیک‌های ادبی و زبانی خلق کند، لکن پشتیبانی نظریه ایدئولوژیک و سیاسی وی از متن باعث شده تا این انشا به عنوان یک گزارش احوال انسانی (ونه شخصی) در هنگامه ایلغار مغول تلقی شود. خواننده با خواندن متن نسوی بیش از آن که به مشکلات شخصی او توجه کند با تصویرگری‌های استادانه او از فجایع مغول و نیز بی‌حمیتی حکام اسلامی عصر مواجه می‌شود. از این منظر باید گفت این اثر از یک اتوبیوگرافی فراتر است.

۴. اخلاق در روایت نفته‌المصدور امری است که در غالب بخش‌های گزارش، برپا داشته است. از نبود اخلاق و فقدان سجایای اخلاقی در گزارش نسوی می‌توان به خلاء بزرگ اجتماعی عصر مغول پی برد و به حکم "ادب از که آموختی؟ از بی ادبان" می‌توان به شناخت دقیق تری از اخلاق ایرانی-اسلامی در مقاطع مشابه تاریخی نائل شد. نسوی و کتابش دو نوش‌داروی تلخ ادبیات فارسی‌اند. دو عنصری که نبودشان باعث می‌شود بخش مهمی از تاریخ آسیای غربی در هنگامه مغولان را نشناسیم.

منابع و مأخذ:

۱. احمدی، بابک. (۱۳۸۲). ساختار و تأویل متن. چ ۶. تهران: مرکز.
۲. اقبال آشتیانی، عباس. (۱۳۸۸). تاریخ مغول. چ ۹. تهران: امیرکبیر.
۳. بهار، محمدتقی. (۱۳۷۰). سبک‌شناسی. چ ۳. چ ۶. تهران: امیرکبیر.
۴. پطروشفسکی، ا، پ و دیگران. (۱۳۶۶). تاریخ اجتماعی - اقتصادی ایران در دوره مغول. ترجمه یعقوب آژند. تهران: اطلاعات.
۵. زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۹). الف. ارسطو و فن شعر. چ ۲. تهران: امیرکبیر.
۶. \_\_\_\_\_ . (۱۳۶۹). ب. نقد ادبی. چ ۴. تهران: امیرکبیر.
۷. \_\_\_\_\_ . (۱۳۷۸). نه شرقی نه غربی انسانی. چ ۳. تهران: امیرکبیر.
۸. شایگان، داریوش. (۱۳۸۳). بت‌های ذهنی و خاطره‌ازلی. چ ۶. تهران: امیرکبیر.
۹. غزالی طوسی. (بی‌تا). پند نامه. تهران: نامعلوم.
۱۰. \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۰). کیمیای سعادت. به کوشش حسین خدیو جم. چ ۹. تهران: علمی - فرهنگی.
۱۱. \_\_\_\_\_ . (۱۳۷۴). میزان العمل. ترجمه علی اکبر کسمایی. تهران: سروش.
۱۲. \_\_\_\_\_ . (۱۳۱۵). نصیحه الملوک. با مقدمه و تصحیح جلال همایی. تهران: مجلس.
۱۳. فرای، نورتروپ. (۱۳۷۷). تحلیل نقد. ترجمه صالح حسینی. تهران: نیلوفر.

۱۴. گورین، ویلفرد و دیگران. (۱۳۷۷). راهنمای رویکردهای نقد ادبی. ترجمه زهرا میهن خواه. چ ۳. تهران: اطلاعات.
۱۵. مرتضوی، منوچهر. (۱۳۸۵). مسائل عصر ایلخانان. تهران: بنیاد موقوفات افشار.
۱۶. نسوی، شهاب الدین محمد زیدری. (۱۳۸۴). سیرت جلال الدین منکبرنی. تصحیح مجتبی مینوی. چ ۳. تهران: علمی - فرهنگی.
۱۷. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۹). نفثه المصدور. به تصحیح امیرحسن یزدگردی. چ ۳. تهران: توس.
۱۸. نصیرالدین طوسی. (۱۳۶۹). اخلاق ناصری. تصحیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری. چ ۴. تهران: خوارزمی.
۱۹. ولک، رنه و وارن، آوستن. (۱۳۸۲). نظریه ادبیات. ترجمه ضیاء موحد و پرویز مهاجر. چ ۲. تهران: علمی - فرهنگی.

